

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

مختصری از بیوگرافی

استانلی کوبریک

(کارگردان سینما)

استانلی، کوبریک

استانلی کوبریک در ۲۶ جولای ۱۹۲۸ در نیویورک متولد شد. در « کالج سیتی » دانشگاه نیویورک تحصیل کرد. ۱۹۴۷ با توبا متز ازدواج کرد (۱۹۵۲ از هم جدا شدند)؛ ۱۹۵۲ با روت سوبتکای رقصنده ازدواج کرد؛ فرزند: کاترین؛ سال ۱۹۸۵ با کریستین هارلن ازدواج کرد؛ فرزندان: آنیاو ویوین. ۱۹۶۴ برای مجله‌ای « لوک » در نیویورک عکاسی می کرد. ۱۹۵۰ اولین فیلمش را ساخت و عکاسی را رها کرد. ۱۹۵۵ جیمز هریس را ملاقات کرد و به اتفاق او کمپانی تولید فیلم « هریس - کوبریک » را تشکیل داد. ۱۹۵۷ با فیلم راه‌های افتخار به عنوان یک کارگردان خوشفکر مطرح شد. ۱۹۵۸ با مارلون براندو بر روی فیلم مزدوران کار کرد اما فیلم را پس از شش ماه رها کرد. ۱۹۵۹ کارگردانی اسپارلتاکوس را به عهده گرفت اما بعداً مسئولیت خود را در ساخت فیلم انکار کرد. ۱۹۶۲ با توافق جیمز هریس شراکت خود را با وی بهم زد. ۱۹۶۴ تحقیق برای ساخت فیلم ۲۰۰۱ را آغاز کرد. ۱۹۶۹ برای ساخت فیلم ناپلئون اقدام کرد (فیلم ساخته نشد). ۱۹۷۱ پخش فیلم پرتقال کوکی واکنش‌های انتقادی تندی را برانگیخت. کوبریک در طی دوران حرفه‌ای اش موفق به دریافت جوایز زیر گردید: بهترین کارگردانی برای دکتر استرنج‌لاو از منتقدین فیلم نیویورک به سال ۱۹۶۴؛ بهترین فیلمنامه، به همراه پیتز جرج و تری ساوترن، برای دکتر استرنج‌لاو از انجمن نویسندگان امریکا به سال

۱۹۶۴؛ اسکار برای جلوه‌های ویژه به خاطر فیلم ۲۰۰۱ به سال ۱۹۶۸؛ بهترین کارگردانی برای پرتقال کوکی از منتقدین فیلم نیویورک به سال ۱۹۷۱؛ جایزه‌ی بهترین کارگردانی از آکادمی بریتانیا برای فیلم بری لیندون به سال ۱۹۷۵.

تقریباً هیچ کارگردانی نتوانسته با استقلالی که استانلی کوبریک به دست آورده است، در سیستم استودیو صنعت فیلم کار کند. او به موازات اشتهار سعودی‌اش، و پذیرفته شدنش به عنوان یکی فیلم ساز با اهمیت جهانی، در زمینه‌ی نظارت هنری بر فیلم‌هایش و هدایت تولید هر یک از آنها- از مراحل اولیه‌ی طراحی تا فیلمنامه نویسی و حتی پس از تولید - اختیارات فراوانی کسب کرده‌اش. کوبریک توانسته است آزادی هنری گسترده‌ای را که استودیوهای بزرگ در اختیارش نهاده‌اند، به خدمت کار خود در آورد؛ چراکه وی حرفه‌ی فیلم سازی را از پایه آموخته است.

در اوایل دهه‌ی پنجاه میلادی دو مستند کوتاه برای R.K.O ساخت، پس از آن توانست دو فیلم بلند کم هزینه را که امروز می‌گوید: «برای کمک به یادگیری حرفه‌ام حیاتی بودند.» بسازد؛ که اگر موفق به چنین کاری نمی‌شد، ترجیح می‌داد سینما را فراموش کند. او هر دو فیلم را تقریباً دست تنها ساخت، چرا که هم فیلمبردار، هم صدابردار، هم تدیونگر، و هم کارگردان آنها بود.

سپس در سال ۱۹۵۵، جیمز هریس، تهیه کننده‌ی بلند پرواز را ملاقات کرد. آنها مشترکاً فیلم قتل را که درباره‌ی گروهی تبهکار بود که یک کامیون برنج را غارت می‌کردند ساختند. این فیلم نه تنها سود مناسبی برای وی داشت بلکه این گفته‌ی مجله‌ی تایم را - که اینک افسانه‌ای به نظر می‌رسد - مستدل می‌کند که کوبریک «با دیالوگ و دوربین، چنان تخیلی آفرید که از آنچه که هالیوود از زمان رفتن پرهیاهوی اورسن ولز از شهر به خود دیده بود، پرمایه‌تر بود.»

سپس کوبریک اجازه یافت فیلمی از روی رمان سال ۱۹۳۵ همفری کاب، راه‌های افتخار، بسازد. او در سال ۱۹۵۷ از روی این کتاب، غیر متعارف‌ترین فیلم جنگی را ساخت. چنان که یکی از مورخان سینما نوشت: «کوبریک وقتی که دوربین خود را بی‌باکانه و بردامنه‌ها قرار می‌دهد و کشتار همگانی یک لشکر را ثبت می‌کند، از آن به مثابه‌ی سلاحی استفاده می‌کند.»

اسپارتاکوس تصویری است از برده‌داری در روم قبل از مسیحیت، که کوبریک از آن به صورت «تنها فیلمی که بر آن کنترل مطلق نداشتم» یاد می‌کند، زیرا ستاره‌ی فیلم، کرک داگلاس، تهیه کننده‌ی فیلم نیز بود. اگر چه اسپارتاکوس به صورت یکی از حماسه‌های «زوبین و سندل» درآمد، با وجود این کوبریک عهد کرد مادام که آزادی کامل هنری نداشته باشد، به کارگردانی نپردازد؛ و بعد از آن نیز هرگز چنان فیلمی نساخت.

لولیتا، راجع به شیفتگی کور مردی میانسال به نادرتری کوچکش، اولین کم‌دی کارگردان است. پائولین کیل نوشت: «نکته‌ی شگفت آور درباره‌ی لولیتا این است که این فیلم بسیار لذت بخش است. لولیتا اسلپ استیک سیاه است و گاهی چنان آوانگارد می‌شود که انسان را در عین خندانند به نفس نفس می‌اندازد». برای آنان که طنز سیاه لولیتا را می‌ستایند، فهم این نکته که فاصله‌ی این فیلم با شاهکار کوبریک در این ژانر (یعنی دکتر استرنج‌لاو) - راجع به یک ژنرال دیوانه‌ی امریکایی و تصمیمش برای حمله به خاک شوروی - یک قدم بیشتر نیست، کار دشواری به نظر نمی‌رسد. موضوع نهفته در فیلم سرسپردگی تام انسان به ماشین‌های ویرانگر خودش است. همچنین کوبریک، دیدگاه تاریک خود را در یک عصر مکانیکی - در سال ۲۰۰۱ - در فیلم ۲۰۰۱: یک اودیسه‌ی فضایی آزمود.

نگاه کوبریک به زندگی، آن طور که در ۲۰۰۱ انعکاس یافته، تا حدودی خوش بینانه‌تر از فیلم‌های قبلی او به نظر می‌رسد. ۲۰۰۱ حامل امید به ترقی بشریت از طریق رویارویی خلاقانه با جهان است. اما در پرتقال کوکی آینده کم‌تر نویدبخش است تا در فیلم ۲۰۰۱: یک اودیسه‌ی فضایی؛ در فیلم اخیر، کوبریک در چهره‌ی یک کامپیوتر سخنگو نشان می‌دهد که ماشین، انسان می‌شود. در حالی که در پرتقال کوکی نشان می‌دهد که انسان در اثر شستشوی مغزی و کنترل فکری، به ماشین تبدیل می‌شود. فیلم پرتقال کوکی در قالب ترم‌هایی نسبتاً تاریک‌تر،

مضمونی را تصویر می کند که در همه ی آثار قبلی کوبریک دیده می شود. فیلم می خواهد بگوید در دنیایی که ارزش انسان روز به روز نازل تر می گردد و ماشینسم سلطه ی بیشتری می یابد، آدمی ناگزیر است که انسانیت خود را پاس دارد. به علاوه پرتقال کوکی بازتاب هشدارهای دکتر استرنج لائو ۲۰۰۱ است که انسان باید سخت بکوشد تا پس از تسلط بر خویش، بتواند بر ماشین ساخت خود نیز خدایی کند.

کوبریک پس از فیلم های سه گانه اش که به آینده نظر داشت، به گذشته روی کرد و رمان تاریخی - بری لیندون نوشته ی تاچری را در سال ۱۹۷۵ به روی پرده آورد. کوبریک، بری - یک پست فطرت قرن هیجدهمی - و زمان وی را به همان شیوه ی نقادانه ای که تاچری انجام داده بود، به تصویر کشید فیلم، مضمونی را غالباً در بهترین آثار کارگردان یافت می شود، باز می تاباند و از اندیشه ها و طرح هایی سخن می گوید که با خطاهای انسانی، به انحراف کشیده می شوند و بشر را در رسیدن به مقاصد بزرگتر، با شکست روبه رو می کنند.

شخصیت اصلی فیلم لولیتا موفق نمی شود که یک پری دریایی برای خودش داشته باشد. دکتر استرنج لائو نیز موازنه ی وحشت میان کشورها - که به منظور توقف مسابقه ی سلاح های هسته ای، طراحی شده است - موفق نمی شود تا از ویرانی دکتر استرنج لائو، ۲۰۰۱ و پرتقال کوکی تکنولوژی مدرن بر انسان سازنده خود مستدلی می شود. در فهرست فیلم های راجع به شکست

انسان، قصه‌ی بری لندون خیلی زود جایی پیدا می‌کند، زیرا برنامه‌های مادام‌العمر قهرمان آن برای تبدیل شدن به یک اشراف‌زاده‌ای ثروتمند، سرانجام بی‌نتیجه می‌ماند. همچنین می‌توان آروزهای نوشته شده و عقیم قهرمان (جک نیک لسون) برآشفته‌ی فیلم ترسناک کوبریک یعنی درخشش را مثال زد.

بدیهی است که کوبریک می‌خواهد باز هم فیلم‌هایی بسازد که کماکان، بینندگان را به اندیشیدن درباره‌ی مسائل حاد انسانی وادار سازد. کوبریک با اتکا به موفقیت فیلم‌های قبلی‌اش، می‌تواند به ساختن فیلم به هر طریقی که می‌خواهد ادامه دهد و استقلال و آزادی هنری‌اش را پاس دارد؛ لیکن این آزادی عمل، موجب نمی‌شود که او هر بار با وسواس و سخت‌کوشی بیشتری، فیلم بعدی‌اش را بسازد و از امکاناتش به نحو بهتری بهره‌مند شود.

از بزرگترین اثر کوبریک ۲۰۰۱ «حماسه فضایی» (در تهران: راز کیهان) شاهکار تکنیک سینما و استفاده خردمندانه از تکنیک، و همچنین یک اثر فلسفی است که فیلمساز با تصاویر آن ایدئولوژی خود را ارائه می‌دهد. این فیلم بالاتر از هر چیز، یک اثر علمی تخیلی است و سهم عمده‌ای از آن به نمایش کیفیت علوم و تکنولوژی در سال ۲۰۰۰ اختصاص دارد. در این فیلم ما با چشمان سال ۱۹۶۸ شاهد وقایع آغاز قرن بیست و یکم هستیم و وسایلی را که با کمک آنها وقوع این حوادث را می‌توان ممکن ساخت، مشاهده می‌کنیم. راز کیهان اثری است که بر مبنای

حقیقت ساخته شده است. آنچه می بینیم حاصل سالها تهیه مقدمات و تحقیقات دقیق و همه جانبه ای است که به وسیله استنلی کوبریک در رشته های تکنولوژی فضا، علوم فضانوردی، زیست شناسی و هیئت انجام شده است و از سوئی دیگر این فیلم حاصل سالها تهیه مقدمات و مطالعات به وسیله « آتورسی ، کلارک » نویسنده سناریو آن است. فیلم با مناظری باز بوجود آمدن انسان از کره زمین در دوران قبل شروع می شود. گروهی از میمون ها اولیه به زندگی لایشر خود مشغولند. در طول زمان این میمون ها استفاده از نیروی ضربتی شیئی دیگری مثل یک قطعه استخوان را فرا می گیرند و آن را به عنوان اسلحه به کار می برند. میمون ها همچنین در یک صفحه سبولیک، با قطعه سنگ صاف و تراشیده روبرو می شوند که کوه و بیگانگی آن در ایشان هراسی بر می انگیزد و آنها را به احترام و پرستش وا می دارد. این قطعه سنگ مظهر وجود مجهول حاکم و نشانی از قدرتی ماوراء الطبیعه است. چراکه درست کردن چنان سنگی از عهده موجودات زمان ساخته نیست و ناگزیر دست دیگری در میان است. قسمت دوم فیلم بلافاصله به سال ۲۰۰۰ بر می گردد دانشمندان آمریکائی برای مطالعه درباره یک پدیده شگفت که در کره ماه کشف شده به این کره می روند. این پدیده همان قطعه سنگی است که در اول فیلم دیده ایم. به این معنا که مجهول ابدی همچنان در طی میلیون ها سال به شکل اولیه خود باقی مانده و کسی آن را حل نکرده است. امواجی که از این سنگ برمی خیزد، فضانوردان را با سفینه غول

پیکرشان به کره مشتری راهنمایی می کند. دو فضانورد جوان همراه با پنج دانشمند که به خواب موقت فرو رفته اند، به کمک یک مغز الکتریکی به جانب کره مشتری روان می شوند، این مغز الکترونیک دارای شعور و احساسات است و می تواند حرف بزند، حسادت بورزد، و غرور داشته باشد. بین فضانوردان و مغز الکترونیکی اختلاف عقیده بیش می آید و مبارزه در می گیرد. مبارزه ای که به مرگ یکی از دو فضانورد می انجامد. دومی می تواند با از کار انداختن مغز، به مشتری برسد (تمثیلی از درگیری انسان و ماشین) و در آنجا هم همان قطعه سنگ را ببیند و به طور سمبلیک به حقیقت مجهول ابدی بشر دست یابد و به دنبال استحاله ای عجیب و تخیلی به صورت جنین تکامل یافته ای درآید و دوباره بازگردد. جنینی که چشمانی فوق العاده درشت دارد و سرش بسیار بزرگ است، چیزی از مادیت را از دست داده گامی بسوی «انرژی» برداشته است. با کنار هم قرار دادن مراحل فیلم، انسان میمون، بشر امروزی و جنین تکامل یافته، به این نتیجه می رسیم که کوبریک از اعتقاد «نیچه» در مورد تحول انسان تا وصول به ابرود استعانت گرفته است و آنگاه نظریه خود را در مورد واجب الوجود ارائه داده: «خدا چیزی نیست جز انسان یا انسانهایی که ماده به انرژی مطلق استحاله یافته اند.» فیلم دارای هدف های متافیزیکی است. حتی یکی از منتقدان فیلم را اولین فیلم نیچه ای سینما خواند.

نظر کوبریک در مورد پیام متافیزیکی فیلم چنین است: «راز کیهان یک اثر غیر لفظی است، از دو ساعت و نوزده دقیقه فیلم فقط حدود چهل دقیقه گفتار است. اثری که از قالب بندی لفظی در می گذرد و با مضمونی عاطفی و فلسفی مستقیماً در ضمیر لایشر نفوذ می کند» نظر کوبریک در مورد اینکه آیا فیلم میمون‌هایی عاری از شعور نشان می دهد که در روی کره زمین زندگی می کنند. در حالیکه صدها میلیون‌ها سال از عمر زمین و بوجود آمدن موجود زنده در این کره گذشته است. میمون‌ها فقط از یک شعور ابتدائی و غریزی که حس دفاع از خود و تجاوز و تمایل به بهتر زیستن باشد، برخوردارند. اما در همین حال که کره زمین چینی زندگی ابتدائی را می گذارند، در کرات دیگر زندگی هوشمندانه به درجات عالی خود رسیده و در بعضی‌ها نیز مرحله تبدیل ماده به انرژی بر زندگی پیش آمده است. قطعه سنگ سیاه تراشیده، سمبل و مظهر وجود انرژی مطلق در فضاهاى دیگر است.

برتری این انرژی بر زندگی بدوی میمون‌های کره زمین آنها را به تکریم و ستایشی تعبذی و غریزی وامی دارد. باز میلیون‌ها سال از عمر زمین می گذرد، بشر هنوز برای انسان سال ۲۰۰۰ چند قدمی بیشتر به فرار از ماده باقی نمانده است. منتها هنوز بسیارند کرات دیگر که دارای زندگی‌های پیشرفته و مارحل معنوی و انرژیک هستند. دلیلش هم همان قطعه سنگ. در یک لحظه از فیلم، تنها فضاورد سفینه، سنگ سیاه صیقلی را در آسمان می بیند و از اینجا به بعد در

آن گرداب فضائی حیرت انگیز می افتد که رنگها و نقشهای عجیب دارد. سفینه با سرعتی سرسام آور از این انسان فضائی که گاه به سرزمین های رنگین شگفتی می انجامد، رد می شود تا سرانجام کپسول فضائی آن را در کاخی سپید با تالارهای سرتاسر سفید و زیبا و با تزئینات استیل قرن ۱۹ می یابیم. فضانورد با همان لباس فضائی و با سیمایی اندک درهم شکسته، در یک سالن این کاخ، حیرت زده گام برمی دارد. در یک صحنه دیگر پیرمردی را می بینیم که پشت میزی نشسته و فضانورد ناظر آن است. در حالی که پیرمرد خود فضانورد است. صحنه بعدی او را در بستر مرگ می بینیم که به جلو اشاره می کند. و در جلو او همان قطعه سنگ سیاه ایستاده است و صفحه نهائی بازگشت کیسه شفاف جنینی است که بچه ای در آن وجود دارد. کسیه به جانب زمین رهسپار است.

مجموع سکانسهای آخر یک استحالته فلسفی است. سفینه پس از رویت قطعه سنگ، مظهر انرژی خالص و عقل کل، داخل در حیطه کائنات و مرز لامکان می گردد و پس از عبور از گرداب کذائی، فضانورد به مرز برتری به جایگاه استحالته قدم می گذارد که ناگزیر باید مکانی بسیار تمیز و سفید و پاک، نظیر رحم مادر باشد. کوبریک همچنانکه در ابتدای فیلم، عبور میمون از مرز لاشعوری به حیطه تکامل انسان امروز را بدون مقدمه و تنها با یک قطع نشان داد و صدها میلیون سال را خلاصه کرد، در اینجا نیز صدها میلیون سال تحول و استحالته بشر را از

حالت کنونی به حال تکامل افته و برتر شده را در چند صفحه کوتاه کرده است. طفلی که در
جنین فضائی عازم کره زمین شد، انسان برتر فردا یعنی صدها میلیون سال بعد است. انسانی که به
انرژی مطلق دست یافته و شاید خود نیز دارای انرژی خالص شده باشد.